

مقاومت‌های محلی

دو قرن سکوت
دکتر عبدالحسین زرین کوب
برگ ۷۴

« مقاومت‌های کوچک محلی که از آن پس، - پس از فتح نهاوند- در شهرهای و دیه‌های ایران گاه‌گاه در برابر عربان روی داد البته برای مهاجمان گران تمام شد اما همه این مقاومت‌ها نتوانست سواران نیزه‌گذار را از ورود بکشور «شهریاران» و سرزمین «جنگی سواران» منع نماید.

این مقاومت‌ها محلی غالباً بیش از یک حمله دیوانه‌وار عصبانی نبود. پس از آن سقوط مهیب که دستگاه حکومت و سازمان جامعه ایرانی را درهم فروریخت این اضطرابها و حرکتها لازم بود تا بار دیگر احوال اجتماعی قوام یابد و تعادل خود را بدست آورد. ری پس از سقوط نهاوند بدست عربان افتاد. مردم چندین بار با فاتحان صلح کردند و پیمان بستند اما هر چند گاه که امیر تغییر می‌یافت سریشورش برمیآوردند. مدتها بعد، یعنی در زمان حکومت ابوموسی اشعری بر کوفه و اعمال آن، بود که وضع ری آرام و قرار یافت. ابوموسی وقتی باصفهان رسید مسلمانی بر مردم عرضه کرد نپذیرفتند، از آنها جزیه خواست قبول کردند و شب صلح افتاد اما چون روز فراز آمد غدر آشکار کردند و با مسلمانان جنگ برخاستند تا ابوموسی با آنها جنگ کرد و این خبر را در باب اهل قم نیز آورده‌اند. در سالهای ۲۸ و ۳۰ هجری تازیان دو دفعه مجبور شدند استخر را فتح کنند. در دفعه دوم مقاومت مردم چنان بارشادت و گستاخی مقرون بود که فاتح عرب را از خشم و کینه دیوانه کرد. نوشته‌اند که چون عبدالله بن عامر فاتح مزبور از پیمان شکستن مردم استخر آگاه شد و دانست که مردم بر ضد عربان به شورش برخاسته‌اند و عامل وی را کشته‌اند « سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر که خون براند. به اصطخر آمد و به جنگ بستد و خون همگان مباح گردانید و چندانکه می‌کشتند خون نمیرفت تا آب گرم بر خون میریختند. پس برفت و عدد کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان» (۱).

مقاومت‌های مردم دلاور ایران با چنین قساوت و جنایتی درهم شکسته میشد اما این سخت‌کشی‌ها هرگز نمی‌توانست اراده و روح آن عده معدودی را که در راه دفاع از یارو دیار خویش خون و عمر و زندگی خود را نثار میکردند، یکسره خفه و تباہ کند از این رو همه‌جا، هر جا که ممکن بود ناراضیان در برابر فاتحان در ایستادند. هر شهر که یک با اسلام آورده بود و تسلیم شده بود وقتی ناراضیان در آن شهر، دوباره مجال سرکشی می‌یافتند در شکستن پیمانی که با عربان بسته بود دیگر لحظه‌یی تردید و درنگ نمی‌کرد. در تاریخ فتوح اسلام در ایران مکرر باینگونه صحنه‌ها میتوان برخورد.

در سال سی ام هجری مردم خراسان که قبول اسلام کرده بودند مرتد شدند و عثمان خلیفه مسلمانان عبدالله بن عامر و سعید بن عاص را فرمان داد که آنان را سرکوبی نمایند و برای دوم بار عربان مجبور شدند گرگان و تیرستان و تمیشه را فتح کنند. (۲) سیستان در روزگار خلافت عثمان فتح شد اما وقتی خبر قتل عثمان آنجا رسید مردم گستاخ شدند و کسی را که از جانب عربان بر آنجا حکومت میکرد از سیستان براندند (۳). مرزبان آذربایجان که در اردبیل مقر داشت با عربان سخت جنگید و پس از جنگ‌های خونین با حذیفه بن الیمان بر هشتصد هزار درم صلح کرد. اما وقتی عمر خلیفه دوم، حذیفه را از آذربایجان باز خواند و دیگری را بجای او گماشت مردم آذربایجان بار دیگر بهانه‌ی بی برای شورش و سرکشی بدست آوردند. (۴)

این شورشها و مقاومتها برای بازگشت دولت ساسانیان نبود. برای آن بود که مردم به عربان سرفروود نیاورند و جزیه سنگین را که بر آنها تحمیل می‌شد نپذیرند. این پرخاشجویی با عرب نه فقط در کسانی که در شهرهای ایران مانده بودند بشدت وجود داشت در کسانی نیز که بمیان اعراب و در عراق و حجاز بودند مدتها باقی بود.

قتل عمر

توطئه قتل عمر که بعضی از ایرانیان ساکن مدینه در آن دست اندر کار بودند گواه این دعوی است. ابولولو فیروز که دو سال بعد از فتح نهاوند، عمر بر دست او کشته شد از مردم نهاوند بود. نوشته‌اند که او قبل از اسلام باسارت روم افتاده بود و سپس مسلمانان او را اسیر کرده بودند. اینکه او را رومی و حبشی و ترسا گفته‌اند، نیز ظاهراً از همین جاست و محل تامل هم هست. بهرحال نوشته‌اند که وقتی اسیران نهاوند را بمدینه بردند ابولولو فیروز، ایستاده بود و در اسیران می‌نگریست. کودکان خردسال را که در بین این اسیران بودند دست بر سرهاشان می‌پسود و کی گریست و می‌گفت عمر جگرم بخورد.

نوشته اند این فیروز غلام مغیره بن شعبه بود. بلعمی گوید که « درودگری کردی و هر روز مغیره را دو درم دادی. روزی این فیروز سوی عمر آمد و او با مردی نشست به بود گفت یا عمر مغیره بر من غله نهاده است و گران است و نتوانم دادن بفرمای تا کم کند. گفت چندست؟ گفت روزی دو درم. گفت چه کردانی؟ گفت درودگری دانم و نقاشم و کنده گر، و آهنگری نیز توانم. پس عمر گفت چندین کار که تو دانی، دو درم روزی نه بسیار بود. چنین شنیدم که تو گویی من آسیا کنم بر باد که گندم آس کند. گفت آری. عمر گفت مرا چنین آسیا باید که سازی. فیروز گفت اگر زنده باشم سازم ترا یک آسیا که همه اهل مشرق و مغرب حدیث آن کنند. و خود برفت. عمر گفت این غلام مرا بکشتن بیم کرد.... بمه ذی الحجه بود بامداد سفیده دم. عمر بنماز بامداد بیرون شد بمزگت و همه یاران پیغمبر صف کشیده بودند و این فیروز نیز پیش صف اندر نشسته و کاردی حبشی داشت. دسته بمیان اند، چنانکه تیغ هر دو روی بود و راست و چپ بزند و اهل حبشه چنان دارند. چون عمر پیش صف اندر آمد فیروز او را شش ضرب بزد از راست و چپ، بر بازو و شکم، و یک زخم از آن بزد بزیر ناف، از آن یک زخم شهید شد و فیروز از میان مردم بجست »

در این توطئه قتل عمر چنانکه از قرآن برمی آید ظاهرا هر زمان و چند تن از یاران پیغمبر دست داشته اند. بلعمی می گوید که چون « عثمان بمزگت آمد و مردمان گرد آمدند. نخستین کاری که کرد عبدالله بن عمر را بخواند و از همه پسران عمر عبیدالله مهتر بود. و آن هر زمان که از اهواز آورده بودند پیش پدرش مسلمان شده بود، همه با ترسایان نشستی و جهودان، و هنوز زدلش پاک نبود و این فیروز که عمر را شهید کرد ترسا بود و او هم با هر زمان همدست بود غلامی بود از آن سعدبن ابی وقاص، حنیفه نام، »

.....

بدینگونه ایرانیان کینه ضربتی را که از دست عمر، در قادسی و جلولا و نهاوند دیده بودند در مدینه از او باز ستاندند و نیز در هر شهری که مورد تجاوز و دستبرد عربان می گشت، ناراضیان تا آنجا که ممکن بود در می ایستادند و تا وقتی که بکلی از دفاع و مقاومت نومید نشده بودند در برابر این فاتحان که بر رخم سادگی سپاهیان رفتاری تند و خشن داشتند سر بتسلیم فرود نمی آوردند.

با اینحال، وقتی آخرین پادشاه سرگردان بدفرجام ساسانی در مرو بدست یک آسیابان گمنام کشته شد و شاهزادگان و بزرگان ایران پراکنده و بی نام و نشان گشتند، رفته رفته آخرین آنها نیز از آسیاب افتاد و مقاومت‌های بی نظم و غالباً بی نقشه و بی نتیجه بی هم که در بعضی شهرها از طرف ایرانیان در مقابل عربان میشد بتدریج از میان رفت. عربان بر اوضاع مسلط گشتند. اما هیچ چیز مضحک تر و شگفت انگیزتر و در عین حال ظالمانه تر از رفتار این فاتحان خشن و ساده دل نسبت بمغلوبان نبود.

رفتار فاتحان

داستانهایی که در کتابها درین باب نقل کرده اند شگفت انگیز است و بسا که مایه حیرت و تاجر میشود. نوشته اند که فاتح سیستان عبدالرحمن بن سمره سنتی نهاد که « راسو و جز را نباید کشت (۵) » اما گویا سوسمار خواران گرسنه چشم از خوردن راسو و جز نیز نمی توانستند خودداری کنند. در فتح مداین نیز عربان نمونه هایی از سادگی و کودنی خویش نشان دادند.

« گویند شخصی پاره بی یاقوت یافت در غایت جودت و نفاست و آنرا نمی شناخت، دیگری باو رسید که قیمت او میدانست آنرا از او بهزار درم بخرد. شخصی بحال او واقف گشت گفت آن یاقوت ارزان فروختی او گفت اگر بدانستی که بیش از هزار عددی هست در بهای آن طلبیدمی. دیگری را زر سرخ بدست آمد در میان لشکر ندا میکرد صفرا را به بیضا که میخرد؟ و گمان او آن بود که نقره از زر بهتر است و همچنین جماعتی از ایشان انبانی پر از کافور یافتند پنداشتند که نمک است قدری در دیگ ریختند طعم تلخ شد و اثر نمک پدید نیامد خواستند که آن انبان را بریزند شخصی بدانست که آن کافور است و از ایشان آنرا بکرباس پاره بی که دو درم ارزیدی بخرد. (۶) »

اما وحشی طبعی و تندخویی فاتحان وقتی بیشتر معلوم گشت که زمام قدرت را در کشور فتح شده بدست گرفتند. ضمن فرمانروایی و کارگزاری در بلاد مفتوح بود که زبونی و ناتوانی و در عین حال بهانه جویی و درنده خویی عربان آشکار گشت. روایتی که در این باب در کتابها نقل کرده اند طمع ورزی و تندخویی این فاتحان را در معامله با مغلوبان نشان می دهد. بسیاری از این داستانها شاید افسانه هایی بیش نباشد اما در هر حال رفتار مسخره آمیز دیوانه وار قومی فاتح، اما عاری تهذیب و تربیت را بخوبی بیان میکند. می نویسند: اعرابی را بر ولایتی والی کردند جهودان را که در آن ناحیه بودند گرد آورد و از آنها درباره مسیح پرسید. گفتند او را کشتیم و بدار زدیم. گفت آیا خونبهای او را نیز پرداختید؟ گفتند نه. گفت بخدا سوگند که از اینجا بیرون نروید تا خونبهای او را بپردازید..... ابوالعاج بر حوالی بصره والی بود مردی را از ترسایان نزد او آوردند پرسید نان تو چیست؟ مر گفت « بنداد شهر بنداد » گفت سه نام داری و جزیه یک تن میپردازی؟ پس فرمان داد تا بزور جزیه سه تن از او بستانند. (۷)



از اینگونه داستانها در کتابهای قدیم نمونه های بسیار میتوان یافت. از همه اینها بخوبی برمیاید که عرب برای اداره کشوری که گشوده بود تا چه اندازه عاجز بود ... با اینهمه دیری برنیامد که مقاومت های محلی نیز از میان رفت و عرب با همه ناتوانی و درماندگی که داشت بر اوضاع مسلط گشت و از آن پس، محرابها و مناره ها جای آتشکده ها و پرستشگاهها را گرفت. زبان پهلوی جای خود را بلغت تازی داد. گوش هایی که بشنیدن زمزمه های مغانه و سرود های خسروانی انس گرفته بودند بانگ تکبیر و طنین صدای موذن را با حیرت و تأثر تمام شنیدند. کسانی که مدتها از ترانه های طرب انگیز بساربد و نکیسا لذت برده بودند رفته رفته با بانگ حدی و زنگ شتر مانوس شدند. زندگی پر زرق و برق اما ساکن و آرام مردم، از غوغا و هیاهوی بسیار آکنده گشت. بجای باژ و برسم و کستی و هوم و زمزمه نماز و غسل و روزه و زکوة و حج بعنوان شعائر دینی رواج یافت.

باری مردم ایران، جز آنانکه بشدت تحت تأثیر تعالیم اسلام واقع گشته بودند نسبت بعربان با نظر کینه و نفرت مینگریستند.... کسانی که درباره اعراب بدینگونه فکر میکردند طبعاً نمی توانستند زیر بار تسلط آنها بروند. سلطه عرب برای آنان هیچگونه قابل تحمل نبود. خاصه که استیلای عرب بدون غارت و انهدام و کشتار انجام نیافت.

در برابر سیل هجوم تازیان، شهرها و قلعه های بسیار ویران گشت. خاندان ها و دودمان های زیاد بر باد رفت. نعمتها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنائم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه وران و برزگران که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساو گران بزور گرفتند و جزیه نام نهادند.

همه این کارها را نیز عربان در سایه شمشیر و تازیانه انجام میدادند. هرگز در برابر این کارها هیچ کس آشکارا یارای اعتراض نداشت، حد و رجم و قتل و حرق، تنها جوابی بود که عرب خاصه در عهد امویان بهرگونه اعتراض می داد.

بن مایه ها:

- (۱) فارسنامه ابن بلخی برگ ۱۱۶
- (۲) مجمل التواریخ و القصص برگ ۲۸۳
- (۳) کامل حوادث سنه ۲۹
- (۴) بلاذری، برگ ۳۲۶
- (۵) تاریخ سیستان برگ ۸۵
- (۶) تجارب السلف، برگ ۳۰
- (۷) عیون الاخبار ج ۱، برگ ۷۶ و برگ ۷۷. و نیز از همین گونه است داستان آن اعرابی که حجاج او را ولایت اصفهان داد و او کسانی را که از ادای خراج طفره میزدند سر برید و سرهاشان در توبره کرد. رک: مروج الذهب ج ۲ برگ ۱۶۰ طبع مصر. و نیز رجوع شود به کتاب حاضر برگ ۹۴

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>